

داستانك
ترسناك
مهربان

● ترسناك مهربان

● آيسان

● طراح: ثنا



اطلاعات اثر

دسته بندی: داستانی

عنوان: ترسناکِ مهربان

نویسنده: آيسان

ژانر: اجتماعی

انتشارات: کافه نویسندگان

شناسنامه‌ی اثر

سطح اثر: محبوب

ناظر: گروه نظارت انجمن

ویراستار: DANI

طراح: ثنا

کیبست: DANI



cafewriters.xyz

دیباچه:

و سلام بر ترسناک ترین ظاهرها و مهربان ترین باطنها که دیوار کج زندگیمان را
صاف کردند.

www.cafewriters.xyz

معلم دیفرانسیل، آقای شجاعی همیشه بعد از توضیح درس می پرسید:

- کسی ایرادی نداره؟

طبق عادت می گفتیم:

- نه.

آقای شجاعی هر بار با قاطعیت همیشگی که در کلام و چشمان مشکبیش بود، با آن ابروهای کلفت و مشکی که همیشه در هم کشیده شده بود می گفت:

- کسی که ایرادی نداره بهتر سکوت کنه و اجازه بده کسی که ایراد داره حرف بزنه. اگر بگید نه، کسی که ایراد داره جرات نمی کنه بگه نفهمیدم.

طبق معمول همه ما در سکوت به آقای شجاعی خیره شدیم و به فکر فرو می رفتیم که چقدر حرفش درست است.

آن روز بعد از اینکه درسش را طبق معمول همیشه توضیح داد از روی لیست نامها شروع کرد به صدا زدن، که پای تخته برویم و معادله نوشته شده را حل کنیم، از قضا نفر اول اسم من بیچاره را صدا زد.

استرس کل وجودم را ب*غل کرده بود، حتی نمی توانستم آب دهانم را قورت بدهم.

به سختی از پشت نیمکت بلند شدم و به سمت تخته گچی و بزرگ کلاس رفتم.

نمی دانم چرا کل مدرسه از آقای شجاعی می ترسیدند؛ ولی فقط می دانم که من تنها فردی نبودم که این حس را داشتم.

گاهی فکر می کردم شاید بخاطر ابروهای درهم گره خورده و اخم محوی که در صورتش است این احساس به ما دست می دهد، گاهی با خود می گفتم احتمالاً بخاطر جدی

بودنش است و گاهی هم فکر می‌کردم بخاطر صلابت شخصیتی‌اش باشد و شاید هم بخاطر همه این ویژگی‌های که داشت همه از این حساب می‌بردند.

جلوی تخته ایستادم و گچ را در دستانم گرفتم و به معادله روی تخته زل زدم، نگاهم بین معادله و زمین می‌چرخید.

آقای شجاعی نگاهش بین کتاب و بچه‌های کلاس در گردش بود.

بعد از چند دقیقه آقای شجاعی چشم از کتاب گرفت و اول به من و بعد به تخته نگاه کرد.

دیگر جرات نداشتم حتی از گوشه چشم و دزدکی آقای شجاعی را نگاه کنم و فقط به تخته زل زدم.

درحالی که داشتم ناامیدانه فکر می‌کردم که چه کنم!

یک نفر از ته کلاس آرام گفت:

- مشتق اول بگیر.

از زیر چشم حواسم بود که آقای شجاعی اصلاً توجهی به کلاس نکرد و همینطور به من زل زده بود، داشتم زیر حجم سنگینی نگاهش آب می‌شدم.

حتی نمی‌توانم آب دهانم را قورت بدهم با چشمان ترسان به آقای شجاعی نگاه کردم و گفتم:

- دوستان می‌گن مشتق اول بگیر.

درست است که همه مدرسه از هیبت و لحن آقای شجاعی می ترسیدند؛ اما آقای شجاعی یک مرام و معرفت لوتی گری در وجودش نهفته شده بود که عجیب عزیز دلش کرده بود.

آقای شجاعی از آن مردهایی بود که قلبش مثل قلب پرنده و پوستش مانند پوست شیر بود.

آقای شجاعی بلند شد و شروع کرد به راه رفتن در کلاس و با آن لهجه آبادانی و لحن جدی گفت:

- منم میگم بعدش مشتق دوم بگیر.

و همینطور تا پایان معادله را گفت که چه کنم.

من بعد از پایان معادله احساس اعدامی را داشتم که خانواده شاکی رضایت داده اند و استرس و ترس خیلی کمتری داشتم.

از تخته به طرف کلاس برگشتم که آقای شجاعی را روبه روی خود دیدم.

با صدای لرزان و چشمانی که دلهره در آن می رقصید پرسیدم:

- آقا! برم بشینم؟

آقای شجاعی بدون توجه به حرفم کمی از من فاصله گرفت و دو دستش را پشت سرش قلاب کرد و بعد پرسید:

- چرا این همه غیبت می کنی؟

بعد به سمت میزش رفت و پشت میزش نشست و با دقت به دفتر نمراتش نگاه کرد و ادامه داد.

- جلسه پیش هم که غیبت کردی.

از پشت میزش بلند شد و با قد بلند و هی*کل چهارشانه‌اش به سمتم آمد، ساعتش را در دستش مرتب کرد.

من تنها کسی نبودم که از آقای شجاعی می‌ترسیدم، در کلاس بیست و پنج نفر ما و حتی کل مدرسه سیصد نفر ما هیچ‌کس نبود که با آقای شجاعی کلاس داشته باشد و درگیر جذبه او نشود.

آب دهانم را قورت دادم و سرم را پایین انداختم.

آدم یک دروغی سرهم کنم، سرم را که بالا آوردم دیدم منتظرانه به من نگاه می‌کند، نمی‌دانم چه در نگاه من دید که قبل از اینکه شروع کنم و چیزی بگویم، گفت:

- هرچی می‌خوای بگی رو بگو؛ ولی دروغ نگو.

بعد پشتش را کرد و شروع کرد به قدم زدن در کلاس، صدای نفس‌های تک تک بچه‌ها را می‌شنیدم. چند باری منِ من کردم که دوباره حرفش را تکرار کرد؛ اما این بار به زبان شهرمان آبادان، دل را به دریا زدم و با صدای لرزان گفتم:

- آقا مدرسه رو پیچوندم.

یک ابرویش را داد بالا و با همان لهجه آبادانی و تعجب و کمی سرزنش پرسید:

- چی کار کردی؟

چیزی نگفتم، همینطور که دستش پشتش بود و در کلاس قدم می‌زد سری به بالا و پایین تکان می‌داد.

با لحن عادی پرسید:

- حالا کجا رفته بودی؟

کمی به خودم جرعت دادم تا زودتر حرفم را بزنم که تمام شود.

مثل رادیو سریع و پشت هم گفتم:

- رفته بودم هتلی که فوتبالیست‌های تیم ملی اردو داشتن.

سر جایش ایستاد سری به حالت سوال تکان داد و پرسید:

- خب چی شد؟

- نیم ساعت وایسادم از دور نگاهشون کردم.

با سرزنش گفت:

- همین؟ رفتی که فقط از دور نگاهشون کنی! خب از تلویزیون خونتون نگاه می‌کردی؛

حداقل یه گپی می‌زدی، یه امضایی می‌گرفتی؟

باورم نمی‌شد آقای شجاعی اینطور رفتار کند، احتمال می‌دادم کمترین کاری که بکند

این باشد که من را از کلاس بیرون کند.

یکی از بچه‌ها آرام از ردیف وسط خنده‌ای کرد و زمزمه کرد:

- داستانش ادامه داره.

آقا شجاعی چشمانش را ریز کرد و گفت:

- ادامشو بگو ببینم!

من رنگم مثل گچ دیوار شده بود. بدون کنترل و لحظه‌ای مکث گفتم:

- آقا انقدر وایسادم، مهدوی کیا دلش سوخت اومد جلو گفت "می‌خوای عکس بندازم باهات؟" گفتم نه مرسی می‌خوام با نیکبخت عکس بندازم.

آقای شجاعی لبخندی که می‌خواست روی لبانش بنشیند را جمع کرد و به سمت میزش آمد و پشت میزش نشست و پایش را روی پایش گذاشت و دست راستش را روی میز گذاشت، من هم مثل مترسک سر جالیز جلوی تخته ایستاده بودم که ادامه داد.

- خب، خوبه فهمیدیم شعور تم در حد صفره.

بچه‌ها خندیدند، آقای شجاعی با همان صلابت همیشگی و با تشر رو به بچه‌های کلاس ادامه داد.

- و شعور شما منفی صفره که به رفیقتون می‌خندید.

آقای شجاعی دستش را از روی میز برداشت و زیر چانه‌اش گذاشت و به من خیره شد و پرسید:

- چرا درس نمی‌خونی؟

یک نفر آرام گفت:

- آقا شعر می‌گه.

دیگری با صدای کمی بلندتر از نفر قبلی گفت:

- آقا ساز می‌زنه.

نفر دیگر کمی بلندتر گفت:

- آقا قصه می‌نویسه.

آقای شجاعی به بچه‌ها نگاه کرد و بعد یک نگاه از بالا به پایین به من انداخت و چند ثانیه سکوت کرد، بعد رو به بچه‌ها کرد و گفت:

- دیده‌اید یه عده بز وقتی می‌رسن به رودخونه همین جور می‌ایستن به آب خیره می‌شن و جرئت ندارن رد بشن؟

بعد اولین بزی که زد به آب همه بزا می‌خوان از روی سر و کله هم، از همون جایی که اولی رد شده، رد بشن، فکر می‌کنن از جاهای دیگه همیشه رد شد، ما عین اون بزاییم. فکر می‌کنیم همه‌مون باید از یه راه بریم، فکر می‌کنیم این دنیا فقط به دکتر و مهندس و وکیل نیاز داره، نه؛ این دنیا نویسنده می‌خواد، مکانیک می‌خواد، معلم می‌خواد، شیمیدان می‌خواد، کارگر و کارمند هم می‌خواد، در حقیقت به همه چیز نیاز داره. بچه‌ها اگر شما دیفرانسیل دوست ندارید و توش افتضاحید؛ ولی مثلاً ادبیاتتون خوبه شما باید معلم ادبیات بگیرید نه معلم دیفرانسیل. بعد برگشت رو به من و ادامه داد.

- تو اگه موسیقی یا ادبیات دوست داری اینجا چی کار می‌کنی؟ چرا نمیری پی علاقت؟

بعد از حرف‌های آقای شجاعی، زنگ آخر خرد و من تا خانه به حرف‌های آقای شجاعی فکر کردم.

آن روز عجیب‌ترین و سرنوشت‌سازترین روز زندگی من بود.

آن روز با خودم فکر کردم که چرا واقعاً به دنبال علاقه‌ام نمی‌روم!

فهمیدم که هر آدمی در زندگیش یک ترس بزرگ دارد.

یکی از پیری می‌ترسد، یکی از بیماری، و دیگری از تنهایی و... .

من همیشه از، از دست دادن می‌ترسیدم، نه لزوماً از دست دادن یک آدم، همیشه می‌ترسیدم یک روزی، یک جایی، یک فرصتی را از دست بدهم و به من بگویند دیگر دیر است و راه برگشتی نیست!

از احساس پشیمانی و حسرت می‌ترسیدم؛ اما این ترس باعث شده بود خودم را فراموش کنم و در یک راه اشتباه دنبال یک مقصد درست بگردم.

من همان سال دل را به دریا زدم و رفتم و کنکور انسانی شرکت کردم و از همان سال به چیزهای دلخواهم رسیدم، مثلاً برعکس خیلی از کسانی که هر روز مجبور هستند سرکار بروند، من با شوق به سمت محل کارم پرواز می‌کنم و از موقعیتی که در آن هستم و شغلی که دارم رضایت دارم و ته دلم همیشه خوشحالم که به دنبال علاقه‌ام رفته‌ام.

و این خوشحالی و رضایت را مدیون کلاس دیفرانسیل آقای شجاعی می‌دانم.

خیلی اوقات با خود فکر می‌کنم که چقدر یک انسان می‌تواند تاثیر گذار باشد و با یک حرف درست باعث رشد و ترقی یک انسان دیگر شود.

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان بپیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایرادها را اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی و ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود. ✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگان کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملا رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیرید.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کنند منجر به فروش نرسیدن آثار و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

✓می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز هارا مشاهده کنید.

✓قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود.

✓ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید، برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود اثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓ نویسنده‌گی و چاپ در تمام زمینه‌ها

فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دنوخته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیار، سفرنامه، خاطره نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.

"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد.

در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید.

شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود.

[/https://forum.cafewriters.xyz](https://forum.cafewriters.xyz) : انجمن 

[/https://www.cafewriters.xyz](https://www.cafewriters.xyz) : وبسایت 

@cafewriters.xyz : اینستاگرام 

support@cafewriters.xyz : ایمیل پشتیبانی 

ID: @cafewriters_xyz 

۰۹۹۱۸۸۹۵۵۶۰ 

پایان..